

فصل اول:

کلیات

مقدمه :

فطرت واژه عربی از ماده "ف،ط،ر" است فطر در عربی به معنای شکافتن و آفریدن ابتدایی و بدون سابقه آمده است. فطرت بر وزن "فَعَلَه" برای بیان حالت فعل و به معنی سرشت، طبیعت و خلقت خاص است. فطرت و فطریات اصطلاح های متعددی دارد؛ اما آنچه منظور این مقاله است، نحوه ی خاص تعالی انسان است: "انسان فطرت دارد" به این معنی است که انسان مانند لوح سفید یا خمیر شکل یافته ای به دنیا نمی آید. بلکه از آغاز بینش ها و گرایش های خدادادی خاصی را به همراه دارد که انتخاب ها، افعال او را در طول زندگی جهت می دهد و نوعی تمایل، استعداد و کشش و انجام کارهای نیک و خیر از سوی آفریدگار متعال در سرشت او نهادینه شده است، که اگر به حال خود واگذار شود، به انجام آن اعمال گرایش خواهد داشت مگر اینکه قوه و استعداد پیشین با عوامل بیرونی پوشانده شود.

و منظور از "فطری بودن تعالی" این است که انسان نسبت به تعالیم انبیاء، لا اقتضا و خنثی نیست. در سرشت انسان فطرت و تقاضایی است که بعثت انبیاء پاسخگوی آن است، پیامبران الهی چیزی را بر انسان عرضه کرده اند که بشر طبق سرشت خود در جست و جوی آن است. بنابراین فطریات انسان خدادادی و غیراقتسابی، فراحوانی، قابل تجربه درونی، همگانی، از بدیهی ترین بدیهیات و همه خیر هستند یعنی در میان فطریات انسان، شر و بدی وجود ندارد. امور فطری همان حقایق همگانی هستند که همه انسان ها به آن ها گرایش دارند که عبارتند از: گرایش به کمال، حقیقت جویی، خیر و فضیلت، ابتکار و نوآوری، زیبایی و جمال، خلود و جاودانگی، قدرت، عشق و پرستش، گرایش به دین، تعقل و اندیشمندی و گرایش به آزادی و اختیار. که این گرایش های ویژه انسان را، فطرت دل یا احساس می گویند. علاوه بر گرایش های فطری، انسان دارای شناخت ها و معرفت فطری است و اصول مشترک

تفکر انسان، فطری می‌باشند و فروغ تفکر و شاخه‌های آن اکتسابی هستند. خودآگاهی، خداآگاهی و درک اصول خوبی و بدی، از جمله معرفت‌های فطری هستند. انسان‌شناسی به عنوان مبنای تدوین در این پژوهش، انسان را موجودی می‌داند که استعداد خیر در او به ودیعه نهاده شده است.

بحث از مفاهیم و تصدیقات و حقایق فطری و ویژگی‌ها و مصادیق امور فطری و بالاخره تأثیر فطرت بر تعالی انسان به این امر ختم می‌گردد که فطرت همان نیرویی است که انسان را همواره به سوی تعالی و اهداف واقعی انسان هدایت می‌کند به طوری که آدمیان آن چنان با این رشحه‌ی وجودی، در آمیخته‌اند که جدایی از آن به معنای جدایی از انسانیت خویشتن و حقیقت اصل خود است و انسان با حذف آن برای کسب تعالی و دستیابی به اهداف واقعی راهی عبث و بیهوده را برگزیده و در این ره جز اتلاف وقت و انرژی و رسیدن به پوچی واقعی به جایی ره نخواهد پیمود.

۱-۱ بیان مسئله:

در تبیین رفتار انسان همواره نظرات گوناگونی وجود دارد. گروهی معتقدند که کل کنش و رفتار آدمی ناشی از محرکات محیطی و بیرونی است و مکانیزم‌های شکل‌دهنده محیطی، رفتار آدمی را شکل می‌دهد. و این دیدگاه در مجموع انسان را موجودی منفعل و گیرنده‌ی صرف می‌داند. بدین معنی که آدمی هیچ‌گونه اختیاری از خود نداشته و این محیط است که انسان را کاملاً شکل می‌دهد. اما در برابر این پارادایم، انگاره دیگری وجود دارد که معتقد است انسان گیرنده صرف محرکات محیطی نمی‌باشد. بلکه انتخاب‌گری است که محرکات بیرونی را دریافت کرده و کنش‌های او آزادانه شکل می‌گیرد. پس در این نگاه انسان موجودی است فعال و تأثیرگذار، که خود انتخاب می‌کند و در برابر این انتخاب‌ها مسئول می‌باشد. گروه سوم وجود دارد که معتقد است انسان هم مختار است، هم تأثیرپذیر. بدین معنی که محرکات بیرونی روی انسان تأثیر می‌گذارد و انسان از بین محرکات بیرونی انتخاب می‌کند. از بین این گروه می‌توان از حکمای متعالیه نام برد، آنان معتقدند که در انسان ویژگی خاصی نهفته که از آن با عنوان فطرت یاد شده است و بر فطری بودن این ویژگی تأکید دارند. ویژگی‌هایی مانند: حقیقت‌جویی، گرایش به خیر و فضیلت، گرایش به جمال و زیبایی، گرایش به خلاقیت و ابداع، عشق و پرستش و ...

ما در این پژوهش به دنبال تبیین ویژگی‌ها و مصادیق امور فطری و بررسی مجموعه معارف دین و سرانجام تأثیر فطرت در تعالی انسان از دیدگاه حکمای متعالیه هستیم.

مهمترین عواملی که موجب شد، این رساله مبتنی بر نظریه‌های حکمای حکمت متعالیه انجام شود، برتری نظریات تئوریک آنان در خصوص فطرت و نیز ارتباط آن‌ها با تعالی انسان می‌باشد. و دلیل عمده دیگر که ما از بین حکمای متعالیه نظر و عقاید این دو اندیشمند (شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی) را در تبیین موضوع خود انتخاب نموده ایم: الف) دسترسی به آثار و منابع و کثرت آثار ایشان در موضوع این تحقیق و ب) آثار و آرای این دو اندیشمند به زبانی علمی تر و قابل فهم تر نسبت به سایر اندیشمندان این حکمت بوده است.

۲-۱ اهداف تحقیق:

الف) اهداف کلی:

۱. تبیین نقش و تأثیر فطرت در تعالی انسان از دیدگاه حکمای متعالیه معاصر (شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی)
۲. تبیین نقش فطرت در اثبات مبدأ از دیدگاه حکمای متعالیه معاصر (شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی)
۳. تبیین نقش فطرت در اثبات معاد از دیدگاه حکمای متعالیه معاصر (شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی)
۴. تبیین نقش فطرت در هدایت و تربیت انسان.

ب) اهداف جزئی:

۱. بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی فطرت از منظر قرآن کریم و روایات اسلامی
۲. بررسی مفهوم لغوی و اصطلاحی فطرت از دیدگاه دو اندیشمند حکمت متعالیه معاصر (شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی)

۳. تبیین تفاوت ها و شباهت های واژه فطرت با واژه های مشابهی چون غریزه و طبع و صبغه و حنیف

۴. تبیین متعلقات، حقایق، ویژگی ها و مصادیق امور فطری

۱-۳ ضرورت پژوهش:

همه می دانیم ترقی و تعالی انسان جزء لاینفک کمال انسانیت است. انسان متعالی، انسانی است که وجود خود را کاملاً شناسایی کرده و سعی در تعالی خویشتن دارد. چون بر این باور است که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» شناخت خالق یکتا، منوط به شناخت مخلوق بی همتاست و شناخت مخلوق، بدون آگاهی و دانش از فطرت پاکی که خدای مَنان در او به ودیعه گذاشته است کاری عبث و بیهوده است و از آنجا که ما در عصری زندگی می کنیم که بشر در همه جنبه های مادی و علوم تجربی پیشرفت کرده و تمدن بشری در اوج شکوفایی صنعت و تکنولوژی است، بشری که فطرتش بر پایه اعتقاد به آفریننده ی جهان سرشته شده و آمده است تا به او برسد، ممکن است جلوه های حیات مادی و هواهای نفسانی که اکنون با کشفیات علمی، جان تازه ای گرفته و برای خود ابعاد جدیدی پیدا کرده است قلب این موجود ناسپاس را با زنگار غفلت پوشانده و او را از انسانیت تنزل داده و به ورطه ی هلاکت و گمراهی افکنده و به جایی رسد که راه و رسم انسانیت را از جهان براندازد. از این رو تمامی فلاسفه به خصوص حکمای متعالیه از ابتدا بر شناخت بُعد فطری انسان همّتی مضاعف گماشته اند. لذا با توجه به دنیای صنعتی و اینکه آدمی صرفاً درگیر مسائل مادی بوده و در واقع دچار گم گشتگی و سرگشتگی شده و ممکن است این فطرت تحت تأثیر و فشار عوامل داخلی و خارجی؛ به انحراف کشیده شود و در تطبیق مصداق گرفتار لغزش گردد و از طرفی بازگشت به خود و شناخت خود بعنوان فردی که دارای توانمندی و نیروهای بالقوه ای است که می تواند با اتکاء به این نیروی خدادادی که همان فطرت است به تعالی و سعادت و اهداف واقعی خود نائل گردد. سبب شده است تا در این پژوهش به تبیینی تقریباً کامل به امور و عواملی که در تعامل بین فطرت و تعالی آدمی درگیر است بپردازد.

۴-۱ فرضیات تحقیق:

الف) سئوالات کلی:

۱. نقش و تاثیر فطرت در تعالی انسان از دیدگاه حکمای متعالیه معاصر (شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی) چیست؟
۲. آیا از دیدگاه حکمای متعالیه معاصر (شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی) فطرت در اثبات مبدأ نقشی دارد؟
۳. نقش فطرت در اثبات معاد از دیدگاه حکمای متعالیه معاصر (شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی) چگونه است؟
۴. فطرت در هدایت و تربیت انسان چه نقشی می تواند داشته باشد؟

ب) سئوالات جزئی:

۱. مفهوم لغوی و اصطلاحی فطرت از منظر قرآن کریم و روایات اسلامی چگونه است؟
۲. مفهوم لغوی و اصطلاحی فطرت از دیدگاه دو اندیشمند حکمت متعالیه معاصر (شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی) چیست؟
۳. واژه فطرت با واژه های مشابهی چون غریزه و طبع و صبغه و حنیف چه تفاوت ها و شباهت هایی دارد؟
۴. امور فطری دارای چه ویژگی ها، حقایق و مصادیقی می باشند؟

۵-۱ روش تحقیق:

این تحقیق بر اساس روش کتابخانه ای و از راه مطالعه صورت گرفته است، به این ترتیب که با مراجعه به منابع و مآخذ و گردآوری اطلاعات و فیش برداری به تجزیه و تحلیل اطلاعات گردآوری شده پرداخته؛ و آنگاه با روش توصیفی به نگارش و تدوین پایان نامه مبادرت ورزیده است.

۱-۶ مفهوم شناسی فطرت:

بی تردید، تبیین معنی واژه ها و الفاظ مفردی به کار رفته در یک عنوان، امری است ضروری و مهم؛ منتها چون تنها واژه ای که در عنوان این پایان نامه، نیاز به بررسی مفهومی دارد، کلمه «فطرت» می باشد؛ ما نیز در این جا فقط به تبیین مفهوم و معنی این واژه کلیدی خواهیم پرداخت.

۱-۶-۱ معانی لغوی فطرت:

۱-۶-۱-۱ در قرآن کریم و روایات اسلامی

به جاست که ابتدا کلمه «فطرت» را در لغت عرب مورد بحث قراردهیم و آنگاه دریابیم این واژه در قرآن و روایات به چه معنا استعمال شده است و پس از آن چه اصطلاح خاصی پیدا کرده است.

«الفطره، الخلقه التي خلق عليها المولود في رحم امه، فطرت به آفرینشی گویند که مولود در رحم مادر بر آن آفریده شده است. سپس می فرماید: [الفطره هی الصفه التي يتصف بها كُلُّ مَوْلُودٍ فِي اَوَّلِ زَمَانِ خَلْقِهِ] فطرت همان صفتی است که هر موجودی از ابتدای خلقتش از آن برخوردار است».^۱ «و الفطر الشقّ طولاً، فطر شکافتن چیزی از طول است (فطر کذا و افطر هو- فطورا و انفطر- انفطار) تا جایی که گوید: فطر الله الخلق، یعنی ایجاد، ابداع یک شی ای از طرف خدا به هیئتی که آماده کاری از کارها باشد؛ و بنابراین [فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا] اشاره می کند به سرشتی که خدا در نهاد مردم سرشته و پدیدآورده و متمرکز ساخته؛ یعنی معرفت خودش. فطرت خدا همان نیرویی است که خدا در آدمی جایگزین کرده که شخص به وسیله آن معرفت ایمانی پیدا می کند».^۲ «فطره یفطره فطرا أي خلقه و الفطره الابتداء و الاختراع، فطرت یعنی آفرینشی نو و پیدایش جدید. مؤلف لسان العرب پس از نقل این معنا

[1] سعید. الخوری الشرتوتی؛ اقرب الموارد ج ۲، قم، انتشارات کتابخانه ی آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۵۳ ه.ق ص ۹۳۳

[2] ابی القاسم حسین بن محمد. راغب اصفهانی؛ مفردات الفاظ قرآن ج ۱، قم، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ه.ق ص ۶۴۰

برای فطرت سخنی از ابن عباس را یاد آور می شود. نقل است که ابن عباس گفته است: من معنای [فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ] را نمی دانستم تا اینکه روزی دو اعرابی (عرب بیابان گرد) را دیدم که بر سر چاهی با یکدیگر به منازعه برخاسته بودند یکی از آن دو به دیگری گفت: [أَنَا فَطَرْتُهَا أَيْ ابْتَدَأْتُ فَطَرُهَا] این چاه را نخستین بار من حفر کردم.^۱ از این جا فهمیدم که لغت فطرت در قرآن به معنای یک خلقت صد در صد ابتدایی در انسان است که حتی در غیر انسان هم سابقه ای ندارد. «فطره فطرح، زکات واجب ماه رمضان - سرشت و صفتی - که هر موجودی بر آن آفریده شده [حدیث کُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ]»^۲. «أَصْلُ الْفِطْرِ الشَّقُّ، معنای اصلی فِطْرًا، شکافتن است»^۳. «فطر: يدلُّ على فتح شيءٍ و ابرازه و الفطره: الخلقه، فطر به معنای گشودن شی و ابراز آن است»^۴. جوهری هر دو معنی را بیان کرده است؛ «و الفطر الابتداء و الاختراع و الفطر ايضاً الشق، فطر به معنای آغاز و اختراع و نیز شق و پاره کردن است»^۵.

بنابراین در بین لغویون ریشه اولیه این کلمه «شکافته شدن از درون» است، ولی در استعمال بعدی به معنای «آفرینش ابتدایی و بدون پیشینه» به کار گرفته شده است. اینکه چرا کلمه «فطرت» را به معنای آفرینش به کار برده اند به درستی روشن نیست. شاید مقصود این بوده است که مثلاً لازمه آفرینش این است که پرده عدم دریده و شکافته شود و شاید عنایت دیگری در کار بوده است که بر ما روشن نیست.

[1] ابی الفضل جمال الدین محمد بن مكرم. ابن منظور؛ لسان العرب ج ۵، قم، ادب الحوزه، ۱۳۶۳، ص ۶۲

[2] احمد. سیاح؛ فرهنگ بزرگ جامع نوین، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸، ص ۱۱۹۰

[3] فضل بن حسن. طبرسی؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن ج ۲، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۴۱۵ ه. ق. ص ۲۷۹

[4] ابی الحسین احمد. فارسی بن زکریا؛ معجم مقایس اللغه ج ۴، بی جا، مکتب الاعلام اسلامی، ۱۴۰۴ ه. ق. ص ۵۱۰

[5] اسماعیل بن حماد. جوهری؛ صحاح اللغه ماده فطر ج ۱، بی جا، انتشارات امیری، ۱۳۶۸ ه. ش، ص ۷۸۱ همچنین: ر. ک مبارک بن احمد. ابن کثیر؛ نهایه فی غریب الحدیث الاثر ج ۳، قاهره، انتشارات دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۱۱ ه. ق، ص ۴۵۷

به نظر می‌رسد که کاربرد «فطرت» در قرآن هم به همین صورت است؛ یعنی، قرآن معنای لغوی آن را اراده کرده است، منتها چون عرف مردم آن را در معنای خاصی به کار برده اند، به تدریج در همان معنای خاص، مصطلح شده است.

در قرآن کریم در آیات بسیاری فطرت به معنای خلقت و آفرینش و فاطر به معنای خالق و آفریدگار آمده است؛ آیاتی مانند:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱.

«قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ وَلِلَّهِ الْإِسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَخْتَارُ»^۲.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۳.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»^۴.

و اما، روشن ترین آیه ای که بر این حقیقت دلالت دارد؛ همین آیه سی روم می باشد: این آیه به صراحت از وجود نوعی فطرت الهی در انسان خبر می دهد؛ یعنی انسان با نوعی از جبلت و سرشت و طبیعت آفریده شده که برای پذیرش دین آمادگی دارد و انبیاء در دعوت انسان ها به توحید و پرستش خداوند، با موجوداتی بی تفاوت رو به رو نبوده اند؛ بلکه در ذات و سرشت انسان، تمایل و کششی به سوی توحید وجود دارد و انسان به صورت ذاتی با خدا آشناست؛ افزون بر آیات ذکر شده آیات متعدد دیگری نیز در قرآن وجود دارند که به نحوی می توان آنها را دلیل یا مؤید بحث فطرت شمرد که به دلیل ضیق مجال، تنها به نشانی آنها اکتفا می شود: ابراهیم / ۱۰، لقمان / ۲۵، بقره / ۱۳۸؛ آیات تذکره مانند: مدثر / ۵۴، غاشیه / ۲۱، ذاریات / ۵۵؛ آیات نسیان مانند: حشر / ۱۹، عنکبوت / ۶۵، لقمان / ۳۳، نحل / ۵۳.

[1] انعام / ۷۹ (به یقین من روی خود را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را پدید آورده متوجه ساختم).

[2] انعام / ۱۴ (بگو: آیا غیر خدا را برای خود سرپرست و یاور بگیرم؟! خدایی که آفریننده آسمان و زمین است).

[3] فاطر / ۱ (ستایش از آن خدای یکتاست که آفریننده ی (ابداعی و ابتکاری) آسمان ها و زمین است).

[4] روم / ۳۰ (در حالی که به حق روی می آوری، به طور کامل هم سوی دین باش؛ با سرشت خدایی که مردم را بر آن سرشته، همگام باش؛ آفرینش الهی تغییر ناپذیر است).

در برخی از روایات نیز به فطرت الهی داشتن انسان؛ به معنای آفرینش ابتدایی و بدون پیشینه، تصریح شده است. امام باقر(علیه السلام) در توضیح روایت نقل شده از پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله) که فرموده: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»^۱. «هر نوزادی بر فطرت توحید زاده می شود»، فرمود: «یعنی المعرفه بأن الله عزوجل خالقهُ» مقصود پیامبر(صلی الله علیه و آله) آن است که هر نوزادی با این معرفت و آگاهی که خداوند آفریننده اوست، متولد می شود. حضرت علی(علیه السلام) نیز می فرماید: «كلمة الإخلاص هي الفطرة»، «یکتا دانستن پروردگار، مقتضای فطرت انسانی است»^۲.

از آنجا که ارکان اسلام عبارت است از: ایمان به خدا و پیامبر او، جهاد و کلمه ی اخلاص یعنی شهادت به "لا اله الا الله" و "محمدٌ رسولُ الله" پس همانا کلمه ی اخلاص، همان فطرت است یعنی آن فطرتی که مردم را بر آن خلق کرده و آفریده است و اصل، همان کلمه ی اول «لا اله الا الله» است زیرا این کلمه، توحید است و فطرت و خلقت و سرشت همه ی بشر بر همین کلمه است و کلمه ی دوم «محمدٌ رسولُ الله» تابع آن و جاری مجرای اوست.

چنان که اشاره شد، در آیات و روایات مضامینی وجود دارد که با صراحت یا به طور ضمنی، بر وجود حقیقت ویژه انسانی و طبیعت مشترک انسان ها و عناصر ویژگی های آن در بعد شناختی، گرایشی و توانشی دلالت دارد؛ و آن چه از همه بیشتر مورد تأکید و تصریح آیات و روایات قرار گرفته، مساله فطرت الهی است و ظاهراً این کلمه (فطرت) قبل از قرآن سابقه ای نداشته و برای اولین بار قرآن این لغت را در مورد انسان به کار برده است.^۳

۱-۶-۱-۲ از دیدگاه شهید مطهری و آیت الله جوادی آملی:

معنای لغوی فطرت از دیدگاه آیت الله جوادی آملی:

کلمه «فطرت» بر وزن «فعله» است که دلالت بر، نوع ویژه می کند و در لغت به معنای سرشت و نحوه خاصی از آفرینش و خلقت است. در قرآن کریم مشتقات کلمه «فطر» به صورت های گوناگون به کار رفته لیکن کلمه فطرت تنها یک بار استعمال شده است.

[1] محمدبن یعقوب بن اسحاق. کلینی رازی؛ اصول کافی ج ۲، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۱ه. ق، ص ۱۳

[2] فیض الاسلام. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹؛ و صبحی صالح. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰

[3] مرتضی. مطهری؛ مجموعه آثار ج ۳، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۲ه. ش، ص ۴۵۱

(سی، روم). بنابراین، فطرت به معنی سرشت خاص و آفرینش ویژه انسان است و امور فطری، یعنی آنچه که نوع خلقت و آفرینش انسان اقتضای آن را داشته و مشترک بین همه انسان ها باشد.^۱

معنای لغوی فطرت از دیدگاه شهید مطهری:

فطرت یعنی حالت خاص و نوع خاصی از آفرینش مثل لغت «جلسه» و «رکبه» که به معنی نوع خاصی از نشستن و نوع خاصی از ایستادن است و معنی آن این است که انسان به نوعی از جبلت و سرشت و طبیعت آفریده شده است که برای پذیرش دین آمادگی دارد و اگر به حال طبیعی رها شود همان راه را انتخاب می کند مگر اینکه عوامل خارجی او را از راهش منحرف کرده باشد.^۲

۱-۶-۲ مفهوم اصطلاحی فطرت:

۱-۶-۲-۱ در قرآن کریم و روایات اسلامی:

پس از بررسی معنای لغوی فطرت جهت آشنایی با معنای حقیقی این واژه و کاربرد صحیح آن شایسته است معنای اصطلاحی آن نیز بررسی شود.

«واژه ی فطرت که در فارسی به «سرشت» ترجمه می شود مصدر نوعی است و دلالت بر نوع خلقت و آفرینش می کند ولی معمولاً در مورد انسان به کار می رود و چیزی را «فطری» گویند که نوع خلقت انسان، اقتضای آن را داشته باشد و خدادادی و غیراقتسابی و کما بیش مشترک بین همه ی افراد انسان باشد و از این رو شامل همه ی بینش ها و گرایش های خدادادی انسان می شود».^۳ در مفردات راغب در توضیح آیه فطرت مدلول «خداگرایی» مورد توجه قرار گرفته و می نویسد: «منظور از فطرت الهی یعنی شناخت سرشتی خدا، به طوری که

[1] عبدالله. جوادی آملی؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید ج ۱۲، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۴، ص ۲۴

[2] مرتضی. مطهری؛ فطرت، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۵. ش، ص ۲۱

[3] محمدتقی. مصباح یزدی؛ معارف قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲. ش ص ۲۶

اگر از مردم سؤال شود چه کسی آن‌ها را آفریده است؟ پاسخ می‌دهند خدای متعال.^۱ «فطرت، عبارت است از جریان طبیعی و قانونی نیروهای که در انسان به وجود می‌آید؛ بنابراین برای هر یک از نیروهای غریزی و معنوی و روانی، فطرتی وجود دارد که جریان طبیعی و منطقی آن نیرو می‌باشد.»^۲

از این تعریف چنین بر می‌آید که در انسان، نیروهایی است که دارای حرکت هستند و چنانچه آن نیروها در راستای طبیعی و قانونی خود حرکت کنند، فطری خواهند بود و اگر نیروهای انسانی مسیر غیرقانونی را که نباید بپیمایند، طی کنند، فطری نخواهند بود. از موارد استعمال لغت فطرت چنین استنباط می‌شود که معنای آن شکافته شدن و سر بر آوردن است. «فطرت، صفات و خواصی است که از درون انسانی سر بر می‌آورد. فطر (به ضم فاء) گیاهی است مانند قارچ که ناگهان از زمین برمی‌آید.»^۳ و نیز آمده است که واژه ی «فطرت به معنای ابداع، آفرینش و خلقت بدون الگوی پیشین است و درباره ی انسان عبارت است از مجموعه ویژگی‌هایی که از بدو آفرینش، همزاد آدمی است.»^۴ «فطرت، عبارت است از صفات و خصوصیات که لازمه ی خلقت انسان بوده و از آغاز آفرینش در نهاد انسان نهاده شده است.»^۵ پس «هر نوع گرایش درونی که مبدأ و سرچشمه ای جز ذات و نهاد انسان نداشته باشد و عاملی از خارج در پیدایش آن مؤثر نباشد فطرت یا طبیعت اوست.»^۶

[1] ابی القاسم حسین بن محمد. راغب اصفهانی؛ مفردات الفاظ قرآن، قم، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ه.ق ص ۳۹۰

[2] محمدتقی. جعفری؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه ج ۱، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ه.ش، ص ۱۴۱

[3] محمود. طالقانی؛ تفسیر پرتویی از قرآن ج ۴، تهران، شرکت سهامی انتشار با همکاری انتشارات قلم ۱۳۵۸، ص ۲۱۳

[4] علی. شیروانی؛ سرشت انسان، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶ه.ش، ص ۵

[5] عبدالله. نصری؛ مبانی انسان شناسی در قرآن، بی جا، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر ۱۳۷۹ه.ش، ص ۱۶۶

[6] حسین. ابراهیمیان؛ انسان شناسی، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۱ه.ش، ص ۲۵

حاصل این که: برای انسان آفرینش خاصی است که او را به روشی خاص در زندگی و مسیر معینی که دارای غایت و هدف مشخصی است هدایت می‌کند که بدون پیمودن این مسیر، به آن هدف نمی‌رسد و این هدایتگر و هادی، چیزی جز فطرت و کیفیت خلقت انسان که از آغاز آفرینش در همه انسان‌ها وجود دارد و تغییر و تحول نمی‌پذیرد نیست و بدین سبب است که قرآن به دنبال تعبیر فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، فرمود: لَا تَبْدِيلَ لِخُلُقِ اللَّهِ؛ در آفرینش الهی دگرگونی نیست.^۱

آیات مربوط به فطرت و استناد به دین و خداگرایی و سرشت و آفرینش انسان فراوانند و به چندین دسته تقسیم می‌شوند که ما در این جا تنها به ذکر آیه مشهور فطرت به طور مفصل و به برخی از آن‌ها به طور گذرا اشاره می‌کنیم.

گرچه ماده «فطر» مکرر در قرآن آمده، اما این لغت با این صیغه و با این وزن یعنی «فطرت» بر وزن «فعلت» فقط در یک آیه آمده که در مورد انسان است، و اینکه دین فطرت الله است.

1. آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخُلُقِ اللَّهِ ذَلِكََ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».^۲

این آیه سخن از توحید فطرت می‌کند یعنی مسئله توحید را از طریق درون و مشاهده ی باطنی و درک حضوری وجدانی تعقیب می‌کند. و می‌فرماید: روی خود را متوجه آئین پاک و خالص و حنیف پروردگارت کن چرا که این فطرتی است که خداوند فطرت انسان ها را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست.

توضیح مفردات در آیه:

الف) اقم از ماده ی اقامه به معنی صاف و مستقیم کردن و بر پاداشتن است.

ب) حنیف از ماده ی حنف (بروزن کَنَفَ) به معنای تمایل از باطل به سوی حق و از کجی به راستی. بنابراین دین حنیف یعنی دینی که از تمام کجی‌ها و انحرافات و خرافات

[1] محمدحسین. طباطبایی؛ المیزان فی تفسیرالقرآن ج ۱۶، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۲ ه.ق، ص ۱۷۹

[2] روم/۳۰

و گمراهی‌ها به سوی راستی و درستی متمایل شده است و اقرار به خداوند و شرک نورزیدن به او؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» اشاره به همین دارد، زیرا تأکید می‌کند که این همان سرشتی است که خداوند شالوده‌ی وجود انسان را بر آن نهاده است «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» این فطرت ثابت و لایتغیر است. «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» کسی که به خداوند اعتراف ورزد و همه‌ی مظاهر شرک را از او نفی کند از «دین قیّم» یعنی همان دین حقیقی و راستین پیروی کرده است... اما چه کسی می‌تواند به این سطح از دین «اعتراف به صانع» و نفی همه‌ی مظاهر شرک از ساحت قدس او دست یابد؟ در پاسخ به این پرسش، قرآن به کسانی اشاره می‌کند که در آیات و نشانه‌های الهی موجود در آفاق و انفس اندیشه می‌کنند. نشانه‌های که خداوند در خلال بیش از ده آیه از آیات قرآن به معرفی آن می‌پردازد و اکثر آنها با عبارت «وَمِنَ آيَاتِهِ...» آغاز می‌شود، مناقشه‌ی مشرکان لجوج و معاند را با عبارت «بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ»¹ به پایان می‌برد و این چنین روشن می‌سازد که آنان نمی‌توانند به این درجه از دین حنیف دست یابند نه به سبب ناتوانی ذاتی (زیرا فطرت و سرشت شناخت دین حنیف در آنان نیز هست)، بلکه به این جهت که هواهای نفسانی مانع اندیشه و تفکر انسان در آیات الهی شده است تا آنجا که حتی بعد از روشن شدن نشانه‌های هدایت توسط پیامبران نیز همچنان در گمراهی به سر می‌برند و بر دل‌هایشان مهر غفلت زده شده است.

بنابراین، آن کسی که در اندیشه‌ی خود، از قید و بند هواهای نفسانی، که انسان را از حق و حقیقت دور می‌سازد، رها گردد و با فطرت زلال خدادادی خویش در آیات الهی پیرامون خود به تفکر و اندیشه بپردازد، می‌تواند به وجود خدای یکتا و یگانه و بی‌نیاز و بی‌انبار راه برد. اما آنکه چشمان خویش را در برابر نشانه‌های الهی ببندد و ندانسته از روی جهل، هواهای نفسانی خویش را پیروی کند، هر چند وجود خدای یگانه را درک کند اما همچنان بر اندیشه‌ی باطل و مشرکانه‌ی خویش سرسختی و لجاجت ورزیده؛ در نتیجه برخود و فطرت خویش ستم روا می‌دارد.

نمونه گروه نخست: یعنی صاحبان فطرت‌های زلال، پیامبر خدا ابراهیم (علیه السلام) کسی که از طریق تفکر در آیات الهی توانست به ادراک صانع و نفی همه‌ی مظاهر شرک از ساحت قدس او به این نکته دست یابد که خداوند وی را به راه راست هدایت خواهد فرمود و دیگر انبیای الهی نیز همگی در شمار این گروه‌اند.

[1] روم/۲۹ (بلکه کسانی که ستم کرده‌اند، بدون هیچ علمی پیروی از هواهای خود کردند).

نمونه گروه دوم: یعنی صاحبان فطرت های در بند هواهای نفسانی، مشرکان قریش هستند که به خداوند معترفند و او را می پرستند اما حتی پس از روشن شدن حقیقت نیز همچنان بر شرک ورزی خود پا می فشارند و از پرستش بتها که به گمانشان آنها را به خداوند نزدیک می کند دست برنمی دارند؛^۱ به گونه ای که تمامی راهنمایی ها و هشدارهای پیامبران را نادیده گرفتند و بر پیروی از خواهش های نفسانی و در نتیجه شرک ورزی به خداوند اصرار ورزیدند؛ اصولاً به گمان ما مقصود از عبارت قرآنی «كُنتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ»^۲ همین افرادند.

آیه فطرت بیانگر چند حقیقت است:

(الف) نه تنها خداشناسی، بلکه دین و آئین و به طور کلی تمام آموزه های ادیان آسمانی، امور فطری اند زیرا مطالعات توحیدی به ما می گوید میان دستگاه «تکوین» و «تشریح» هماهنگی لازم است، آنچه در شرع وارد شده حتماً ریشه ای در فطرت دارد و آنچه در تکوین و نهاد آدمی است مکملی است برای قوانین شرع.

(ب) دین به صورت خالص و پاک از هر گونه آلودگی در درون جان آدمی وجود دارد و انحرافات یک امر عارضی است، بنابراین وظیفه ی پیامبران این است که این امور عارضی را زایل کنند و به فطرت اصلی انسان امکان شکوفایی دهند.

(ج) جمله ی «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» و نیز جمله ی «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» تأکیدهای دیگری بر مسئله ی فطری بودن دین و مذهب و عدم امکان تغییر این فطرت الهی می باشند، هر چند بسیاری از مردم در اثر عدم رشد کافی قادر به درک این واقعیت نباشند.

(د) نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می گذارد این نور الهی در درون جان او شعله ور است.^۳

(ه) طبق این آیه شریفه، دین یکتاپرستی و خداجویی جزو آفرینش انسان هاست و طبیعت انسان اقتضا می کند که انسان در برابر مبدأ غیبی که ایجاد و بقا و سعادت انسان به دست اوست، خضوع کند و شوؤن زندگی اش را با قوانینی که واقعاً در عالم هستی جریان

[1] زمر/۳

[2] توبه/۵۳ (شما گروهی نافرمانید).

[3] ناصر. مکارم شیرازی؛ تفسیر نمونه ج ۱۶، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ه.ش، ص ۴۱۷ به بعد

دارند، هماهنگ کند و دین فطری که مورد تأیید قرآن است، همان خضوع و همین هماهنگی است.^۱

بنابراین، آیه تنها آیه ای است که با صراحت، فطرت و فطری بودن دین را مطرح کرده است.

۲. آیاتی که در آنها عناوین تذکره (یادآوری) و نظیر آن بیان شده است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مذکر و یاد آورنده چیزی معرفی می کند که در نهان انسانها وجود دارد:

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ؛ پس تذکر ده که تو فقط تذکر دهنده ای».^۲

قرآن یک لسان استدلال دارد و یک لسان تذکره؛ اما لسان تذکره آن است که می گوید: مگر خالقیت ما یادت رفته؟ چرا به یاد خالقیت ما و مخلوقیت خود نمی آفتی؟ معلوم می شود در سرشت انسان، خالقیت الله تنیده شده است و انسان به فطرت توحید آفریده شده است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم همانطور که معلم اول است، مذکر اول هم هست؛ بنابراین قرآن ماموریت فراگیر و عام ایشان را یادآوری می کند یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) یادآوری کننده آنچه است که در نهاد انسان وجود دارد، نه این که چیزی را پدید آورد و بر انسان تحمیل کند.

«أَوَلَمْ يَذْكُرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا؛ آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما پیش از این او را آفریدیم؛ در حالی که چیزی نبود؟».^۳

یعنی اگر مقداری تأمل کند، به یادش می آید که ما خالق اویم. مضمون آیه این نیست که اگر بیندیشد و استدلال کند آن گاه می فهمد که خدا خالق او است بلکه منظور این است که اگر لحظه ای به خود آید و به فطرت اولیه خود توجه کند متوجه خواهد شد.

[1] محمدحسین . طباطبایی؛ المیزان فی تفسیر القرآن ج ۸، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۲ق، ص ۲۹۹

[2] غاشیه ۲۱/

[3] مریم/۶۷

۳. آیاتی که شکوفایی و فعال شدن فطرت در مواقع خطر را مطرح می‌فرماید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ؛ و چون به کشتی نشینند در آنها تنها خدا را با اخلاص کامل می‌خوانند و چون از خطر دریا به ساحل نجات رسیدند باز به خدای یکتا مشرک می‌شوند».^۱

«وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ؛ و هنگامی که رنج و زیانی به مردم برسد، پروردگار خود را می‌خوانند و توبه‌کنان به سوی او باز می‌گردند».^۲

«فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا؛ هنگامی که به انسان زیانی رسد، ما را [برای حلّ مشکلش] فرا می‌خواند».^۳

۴. آیاتی که انسان‌ها را محبّ خدا معرفی می‌کند:

«وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ؛ آن‌ها که ایمان دارند، عشقشان به خدا شدیدتر است».^۴

و اما آن‌ها که ایمان دارند، با پاسخ به ندای فطرت، حبّ آن‌ها به خدا بیشتر می‌شود؛ پس معلوم می‌شود همه انسان‌ها حبّ خدا را داشته، و در طلب اویند؛ ولی اهل ایمان حبّ بیشتری دارند. استدلال حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز از راه محبت است و با تعبیر لِأَحِبُّ الْأَقْلِينَ؛ غروب کنندگان را دوست ندارم^۵، از راه کشش درونی و احیای فطرت، توحید ربوبی را مطرح می‌کند.

[1] عنکبوت / ۶۵

[2] روم / ۳۳

[3] زمر / ۴۹

[4] بقره / ۱۶۵

[5] انعام / ۷۶

۵. برخی آیات مربوط به آفرینش انسان، مانند آیاتی که برای انسان فجور و تقوایی قائل است که خدا به او نشان داده است: یعنی فجور و تقوای انسانی را وحی تشریحی؛ شکوفا و یادآوری می‌کند:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ وَ قَسَمَ بِهِ جَانِ أَدَمِي وَ أَنْ كَسَّ أَنْ رَا [آفریده و] منظم ساخت؛ پس فجور و تقوا [شر و خیرش] را فطرتاً به او الهام کرد».^۱

۶. آیاتی که فاسقان و ملحدان را فراموشکار معرفی می‌کند:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ وَ همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به خود فراموشی گرفتار کرد آن‌ها همان فاسقانند».^۲ زیرا نسیان، جایی است که پیش‌تر غفلت نبوده و فراموشی عارض شده؛ یعنی فاسقان و ملحدان در اثر آلودگی به گناه و طبیعت، معرفت خدا را که در فطرت آن‌ها بود، فراموش کرده‌اند.

۷. آیاتی که به عهد و میثاق آدمی با خدا اشاره می‌کند:

میثاق و پیمان بشر بر این که موحد و مطیع خدا باشد که این میثاق و پیمان، در مرحله‌ای از آفرینش انسان است:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ؛ آيَا، مِنْ بَا شَمَا عَهْدِ نَكْرَدَم، اِي فَرْزَنْدَانِ آدَم؛ كَه شَيْطَانَ رَا نِپْرَسْتِيد».^۳

خطاب آیه، خصوص مؤمنان نیست تا گفته شود این عهد، همان پذیرفتن دین بعد از تشریح است؛ بلکه همه انسان‌ها را خطاب قرار می‌دهد که ای انسان تو میثاق سپردی که موحد باشی و شیطان را نپرستی.

[1] شمس/۷ و ۸

[2] حشر/۱۹

[3] یس/۶۰

«وَ إِذِ اخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ؟» (یادکن) آنگاه که پروردگارت از فرزند آدم، از پشت های ایشان فرزندانشان را گرفت و آنان را برخودشان گواه کرد. گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواه شدیم. و این گواهی را گرفتیم تا روز رستاخیز نگویند که ما از آن بی خبر بودیم، یا نگویند که پدران ما از پیش شرک آوردند و ما فرزندانمان از پس آنان بودیم. آیا ما را به سزای آنچه کجروان و تبهکاران (کافران) کردند، هلاک می کنی؟^۱ درباره ی این آیه، ابهام ها و بحث های مفصلی مطرح است. ظاهر کلی آیه این است که خداوند برای اتمام حجت بر انسان ها، در عالمی قبل از عالم ماده به صورت بسیار آشکاری خود را برای همه افراد بشر شناسانده است، و از آنها عهد و میثاقی بر ربوبیت خویش گرفته است. به گونه ای که همه بلااستثنا او را تصدیق کرده اند. به تعبیر برخی از روایات، این معرفی آنچنان روشن بوده که راه هرگونه شک و تردید را بسته است و همه مجبور به اقرار به وجود خداوند شده اند (قالوا بلی). اما اینکه نحوه معرفی خدا و کیفیت شناخت ما به او چگونه بوده است برای ما روشن نیست. و بسیاری از آیات دیگر مانند آیاتی که دین مقبول را اسلام معرفی کرده (آل عمران/۱۹) یا آیاتی که می گویند: مردم را گرفتار سختی و فشار می کنیم تا شاید تضرع کنند (انعام/۴۲) یا آیاتی که کار شیطان را قساوت بخشیدن به قلبها معرفی می کند (انعام/۴۳) که با قساوت قلب، دل و فطرت خمودی می یابند. یا آیاتی که تذکر و تنبیه گرفتن از قرآن را آسان می داند (قمر/۳۲)؛ زیرا با فطرت هماهنگی دارد.

به طور خلاصه ویژگی هایی که در قرآن، برای فطرت ذکر شده در معنای اصطلاحی آن نیز منظور شده است.

راه دیگری که به وجود فطرت به معنای سرشت و نحوه خاصی از آفرینش و خلقت و معرفت فطری، در انسان پرداخته است، روایات بر جای مانده از پیشوایان دین است؛ که به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

(الف) پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَبُوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ يُنصَّرَانِهِ وَ يُمَجَّسَّانَهُ» هر زاده شده ای با فطرت مذهبی و معرفت الهی، متولد می

[1] اعراف/۱۷۲ و ۱۷۳

شود تا وقتی که پدر و مادر، او را با آئین یهودیت و نصرانیت و مجوسیت بار می آورد.^۱ سازمان آفرینش هر نوزادی بر خدانشناسی است؛ خداوند سرشت انسان ها را طوری آفریده که اگر تحت تأثیر انگیزه های انحراف دهنده قرار نگیرند، به وجود خدای یکتا اعتراف دارند اگر گروهی به خدا ایمان ندارند، در اثر تاریکی محیط زندگی آنهاست. پدران و مادران یهودی و مسیحی و خدانشناس، فرزندان را به مانند خودشان پرورش می دهند. علل مختلفی که در زندگی موجب تحریک پاره ای از انگیزه های گوناگون می گردد و سرکشی و طغیان به بار می آورد قدرت فطری را ناتوان می سازد که می باید به وسیله ی دقت و ژرف اندیشی در نشانه های قدرت پروردگار، روحیه ی خدانشناسی را تقویت کرد.

ب) عن زراره قال: سألتُ ابا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: «فَطَرَتَ اللهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا». ما تِلْكَ الْفِطْرَةُ؟ قال: «فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَى التَّوْحِيدِ». زراره می گوید: از امام صادق (عليه السلام) سؤال شد منظور از فطرت که خداوند مردم را بر آن سرشته است چیست؟ حضرت فرمود: خداوند همه ی مردم را به سرشت یگانه پرستی و دینداری آفریده است.^۲

ج) عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال: قال موسى بن عمران (عليه السلام): يا ربُّ ائِ الاعمالِ افضلُ عندك؟ فقال: «حُبُّ الاطفالِ، فانَّ فِطْرَتَهُمْ عَلَى تَوْحِيدِي فانَّ اُمَّتَهُمْ اُدْخُلُهُمْ بِرَحْمَتِي جَنَّتِي» به روایت از حضرت امام صادق (عليه السلام) موسی بن عمران عرض کرد: پروردگارا! بهترین اعمال نزد تو کدام است؟ خداوند فرمود: حُبُّ اطفالِ چرا که خلقت ایشان بر توحید من است. اگر آن ها را بمیرانم، آن ها را بوسیله ی رحمتم داخل بهشت می گردانم.^۳ از این روایت به خوبی استفاده می شود که معرفت به حق، فطری و جزو سرشت بشر است و

[1] محمد بن علی بن ابراهیم. احسانی؛ عوالی اللئالی ج ۱، قم، چاپ سیدالشهداء، ۱۴۰۳ ه.ق، حدیث ۱۸ ص ۳۵. و همچنین ر.ک: محمد باقر. مجلسی؛ بحار الانوار ج ۳، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه.ق. ص ۲۸۱

[2] محمد بن یعقوب بن اسحاق. کلینی رازی؛ اصول کافی ج ۳، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۱. ق ص ۲۰

[3] حسین. محدث نوری طبرسی؛ مستدرک الوسائل ج ۱۵، بیروت، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ ه.ق. روایت ۱۷۶۹۵، باب ۲، ص ۱۱۴